



دکتر ناصر الدین صاحب الزمانی

انسان

پژوهشگاه علوم و معانی و مطالعات فرهنگی

رساله جامع علوم انسانی

انقلاب زبان

۱ - دگرگونی زبانیها : سومین کیفر بزرگ

عصیان انسان

مجموعه‌ای کتابهایی را که ما بنام «کتاب مقدس عهد عتیق یهودومسیحیان» ، ویابنارسانی ، بنام «تورات» ، می‌شناسیم... بنارسانی ، چون تورات ، کم و بیش ، تنها به پنج کتاب اول عهد عتیق ، اطلاق می‌شود - در طول تاریخی بالغ بر یازده قرن ، از سده‌ی سیزدهم تا سده‌ی دوم پیش از میلاد ، تالیف شده‌است. بطور

مسلم ، پنج کتاب اول عهد عتیق ، بویژه ، «کتاب آفرینش» ، با «سفر تکوین» و پیدایش ، و یا نزدیکتر به اصل عبرانی آن ، «در آغاز» (به عبری «برشیت») از کهن ترین بخش های کتابهای مقدس بنی اسرائیل ، بشمار می‌رود (۱).

درونمایه‌ی کتاب آفرینش تورات ، از جمله ، دست‌کم ، باز نگاری جهان پیشی مردمی باستانی در خاور میانه ، متعلق به سی و سه قرن پیش است که دریافت خود را ، از چگونگی آفرینش انسان و جهان ، رابطه‌ی آفریننده‌ی هستی و مردمان ، و فرایند داستان تاریخ بشر را ،

برای آیندگان ، بزبانی اسطوره وار، بازگو کرده اند . این بینش، محوری استوار را برای زیرساخت جهان نگری، آرمان، ارزش ها، درد فلسفی ، دریافت تاریخی ، و بنیاد مذهب-سامی خاورمیانه، و مسیحیت، در شرق و غرب، پی افکنده است .

کوچ پرآوازه ی بنی اسرائیل از مصر - حدود سیزده قرن پیش از میلاد- بازتاب نخستین تلاش ها ، پیکارها ، اسیدها ، بیم ها، کامیابی ها، سرخوردگی ها ، شکستی ها، خشم ها، هتین ها، برخورد ها، تجربه ها، توانایی ها، زبونی ها، و افزون بر همه، توجیه ها، چرا چوئی ها، و سبب بینی های آنان از مهمترین چیزهایی است که درسفر طولانی خود، دیده اند، شنیده اند، آزموده اند، و باز پس اندیشیده اند . بازپردازی این همه کوشش و واکنش را، می توان کم و بیش ، در کتاب های عهد عتیق ، برجای مانده دید.

بی تردید ، یکی از شگفت انگیزترین رویدادهایی که فرزندان اسرائیل را، ناگزیر بیافتن توجیهی ویژه، برای آن ساخته است، آشکارا، مشاهده ی عظمت برج بابل، و سقوط آن بوده است :

- بنائی این چنین بلند، برای چه ضرورت داشته است !!
- مردمان ، از بنای برج بابل ، چه می خواسته اند ؟
- این بقاء اینک چرا ویران، چرا ناتمام مانده است ؟
سقوط آن ، چه بوده است ؟

برای یافتن پاسخ ، به بررسی هایی این چنین ، ذهن اسطوره آفرین آل اسرائیل ، ناگزیر «سقوط برج بابل» ، و «مصیبت بشر در برابر خداوند» - دوس تلمی که آدم ، نخستین انکسوی امکان آنرا، در بهشت ، بفرزندان خود داده است- روابطی احتشاج ناپذیر ، برقرار می کند که :

- سقوط برج بابل ، بنائی بدین سترگی ، هرگز نمی توانسته است، سببی جز خشم خداوند ، داشته باشد- خشمی هولناک، در برابر عصیان فرور آمیز انسان که در سر، هوای همآوردی با خداوند را پرورانده است، و بی تردید، در نظام آفرینش ، جورانه آغاز به دخالت ورزیده است !

مردم «بابل» ، و دیگر اقوام سرزمین فلسطین، هر يك، بزبانی دیگر سخن می گفته اند ، و در نتیجه ، زبان یکدیگر را نمی فهمیده اند. تلفظ زبان آنها ، در گوش مردم اسرائیل که خود را قوم برگزیده ی خداوند ، می شمرده اند ، و «یهوه - خداوند، خدا» و «بابل» ، زبان الهی خویش ، با خود متکلم می دانسته اند، آشکارا، بسنگت، نارسا، الگوته ، گناه آلود، کوتاه سخن ، زبانهایی که تنهائی تنهائی است ، «بلبل کردن» مردمی محکوم به غضب و کيفر خداوند را- منعکس دارد ، جلوه می کرده است . از ایتروى، ناچار باید میان این «بلبل کردن» ها، این اختلاف زبانها ، این پراکندگی ستیزبار مردمان و لهجه های نامتفاهم گوناگون آنان ، با سقوط برج بابل، و کيفر خداوند، و رابطه ای دهشتناک ، وجود داشته باشد ! سقوط برج بابل ، و اختلاف زبانها، بی تردید ، بی آمد و کفاره ی سومین گناه بزرگ انسان - اخراج از بهشت ، توفان نوح، و سقوط برج بابل- بشمار آید . ناتوانی مردمان از درک یکدیگر ، بخاطر سدهمکین زبانها ، و در نتیجه ، پراکندگی و اختلاف آنان باهمدیگر، خواه و ناخواه ، يك لعنت ابدی است، يك کفاره ی سترک ، يك کيفر ناگزیر آسمانی است .

ذهن پیوند جوی فرزندان اسرائیل ، پس از خروج از

مشقت خویش از مصر ، و برخورد نامنتظر با قاجعه ی طلسم ناگسودنی اختلاف زبانها و تجربه ی تلخ عدم امکان برقراری رابطه ی تفاهم بیانی با دیگر مردمان سرزمین اجدادی خویش ، هرگز جز این- کيفر، خشم و لعنت الهی- توجیهی دیگر، نتوانسته است، برای مصیبتی چنین بزرگ - ناهموزبانی برادران ، ناهمگونی زادگان از يك پدر و مادر- فرا اندیشد . تورات، شرح این قاجعه را، خود بعنوان سندی تاریخی از واکنش انسانهای آسیای باختری، در برابر مصیبت دگرگونی زبانها، درسی وسه قرن پیش ، این چنین ، بازگویی کند: «و در آغاز ، مردمان ، با يك زبان، سخن می گفتند . همه را، يك لهجه بود . آنگاه ، چون بسوی شرق ، کوچ کردند، در سرزمین «شعار» زمینی هموار یافتند ، و در آنجا ، منزل گزیدند، و یکدیگر گفتند :

- بیایید تا خشتها فروزیم، و از آنها ، آجرها، بیزیم .
و آنان ، بجای سنگ، آجر بکار بردند و بجای گچ، از قیر، بهره جستند ، و یکدیگر ، گفتند :

- بیایید تا برای خود، شهری بنامیم ، و برجی که سوسه آسمان فرارسد، و ناهی برای خویشتن بیاییم، مبدا که بر فراختای زمین ، برانگشته شویم.

و یهوه - خداوند ، از آسمان فرود آمد ، تا شهر و برج را که فرزندان آدم ، بنا می کردند ، بنگرد . و یهوه، اظهار داشت:

- که ایقان ، همه يك قومند، و يك زبان !؟ و این نیست، مگر هنوز تازه آغاز کار ایشان . دیگر پس، از انجام هیچ چیز، روزی بر نخواهند یافت . پس اینک، فرود آیم، و زبان ایشان را، درجا، مشوش سازیم ، بدانسان که دیگر، سخن یکدیگر را، درک نتوانند و یهوه - خداوند ، آنرا ، از آنجا نگاه ، بوسراسر زمین، پراکنده ساخت . و از آنروى ، آنجا را، «بابل» نامیدند . چون در آنجا ، خداوند ، زبان تمامی مردم زمین را مشوش ساخت [همه بلبل، می کردند ، و زبان همدگر را، نمی فهمیدند] . (۲)

رونگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی و منطقه ای

براهران افریقائی ما- آنانکه بیش از هر کس ، رنج بعضی از خویش را بر پیشانی ما را تحمل کرده اند- در برخورد با مسئله ی اختلاف زبانها و نژادها ، چگونه آنرا برای خود، توجیه کرده اند ؟
از آنجا که بومیان افریقا را مذهبی واحد، با کتاب مقدس، تدوین شده و مشخص در دست نیست، ناچار باید برای دریافت ابتدائی ترین جهان بینی آنها، به ادبیات عامیانه ، (فولکلوریک)، به قصه ها ، و بویژه به اسطوره های آنان، درباره ی آفرینش انسان و جهان ، دست بازید . خوشبختانه مجموعه ی گرانبانی از «اسطوره های آفرینش افریقائی» ، در دست است، و بفارسی رسائی نیز، به پیوست فرهنگى و بویژه اسطوره ها ، واگردون شده است .

در اسطوره ی آفرینش ، بنابریند مردم «کونو Kono» در کینه ی افریقا ، در توجیه سبب اختلاف زبانها و نژادها، ما با شباعت کم مانندی با توجیه همانند تورات از مسئله ، رویرو می شویم . آیا افریقائیان ، احتمالا در این مورد از تورات، و یا پیوستگان تورات، به سبب زندگی طولانی در مصر و افریقا ، از اسطوره های افریقائی متأثر شده اند ؟

پژوهندگان در این باره ، تاکنون هیچگونه حلقه ی پیوندی



اندکی بعد، آلاتانگانا، وزتش، باحیرت و هراس فراوان دریا شدند که کودکان آنها، بازبانهای مختلف فریبی بایکدیگر صحبت می‌کنند، و آنها، از این زبانها، چیزی نمی‌فهمند!

آلاتانگانا، و همسرش، سخت آزرده از این رویداد شکست، ناچار برای مشورتش کمک، بی‌وقفه بنزد «سا» شتافتند. «سا»، به سرادی او را پذیرفته بدو گفت:

«آری، من ترا، بدین سان تنبیه کرده‌ام. فرزندان تو نیز همه بایک زبان، سخن نمی‌گویند. و سخن بیکدیگر رانمی‌فهمند. فرزندان آلاتانگانا، همان نیای سفید بوستان، و سیاه بوستان امروزی‌اند. زبانهای مختلف آنان، کفاره‌ی گناه پدر آنها، و خشم «سا» است. «سا» و خشم «سا» است. «(۳)»

۳ - قرآن، عصیان و مسئله‌ی زبان

پژوهندگان غربی، بادرین خواستی تفاسی یا تهاجمی، مانند «آبرامام کابگر»، در سده‌ی نوزدهم، خواسته‌اند، اسلام را، اقتباسی از یهود، و «قرآن» را، کم‌وبیش، رونوشتی از «تورات» بشمایند (۴). به آنان که به «منبع وحی»، اعتقاد دارند، و تورات را وحی‌الاهی برای «موسی» می‌شمارند - نه آنانکه فارغ از ایمان به وحی، به پژوهش‌های تاریخی می‌پردازند - قرآن، خود بدینگونه پاسخ گفته است که:

«منع من و منبع تورات، هر دو یکی است. ماهر دو - بلکه هر سه با انجیل - و نیز هم‌اواز با تبار بزرگمان ابراهیم، مامور ابلاغ یک پیامیم. من، مامور تجدید ابلاغ پیامم. من یک «ونسانس»، یک تجدید حیات آرمانیم. هر چه دیگران، پیش از من، از جانب خداوند گفته‌اند، من تصدیق می‌کنم. و آنان نیز مرا، پیشاپیش، تصدیق کرده‌اند، چون همه ما، آوردندگان یک پیامیم. شاید بهتر از هر سخن، نقل گفتار قرآن، خود در این باره باشد:

«ای مسلمانان، بگوئید که:

ما، به خدایا، و بدانچه که بما، نازل شده‌است، و نیز بدانچه که

نیافته‌اند. شاید ذهن انسان ابتدائی، بگفته‌ی «آگوست گت» (۱۸۵۷-۱۷۹۸) در دوره‌ی سبب جوئی اسطوره وار خویش، در افریقا و در آسیای غربی، بطور همانند، تجلیل و دریاخته کرده باشد. در هر حال، افریقاییان «کونو» نیز، به خشم خداوند آید نشده و دیگرگونگی زبانها و نژادها را، نتیجه‌ی غضب و کفر یکس از خدایان، نسبت به عصیان پدر انسان، دانسته‌اند. اسطوره‌ی «کونو»، این فاجعه را چنین، روایت می‌کند:

«در آغاز، هیچ نبود. در سیاهی، فقط «سا» (خداوند مرگ)، زندگی می‌کرد، بازن و تنها دخترش.

«سا» برای خود، دریای عظیمی از گل و لای آفرید و در آن، منزل گرفت. روزی، «آلاتانگانا» (خدای زندگی و روشنایی)، «سا» را ملاقات کرد، و او را، بخاطر مسکن زشتش ملامت نمود. مسکنی خالی از گیاه، خالی از موجود زنده، و خالی از نور.

برای بهبود مسکن «سا»، «آلاتانگانا»، نخستین و خشک کردن گل، مشغول شد، سپس آن را، سخت و محکم ساخت. پس از آن، زمین را از آن آفرید، و بعد از آن، روشنائی و گیاهان و جانوران را. «سا» که آشکارا، از این تغییرات در جایگاه خویش، خشنود شده بود، دوستی عمیقی را با «آلاتانگانا»، استوار داشت، و با میهمان نوازی صمیمانه‌تری به پذیرائی او پرداخت.

مدت زمانی سپری گشت، «آلاتانگانا» که مجرد دونه‌آزمیزبان خویش، تقاضا کرد، تا با دختر او، زناشویی کند. لیکن، «سا» با همه دوستی نسبت به «آلاتانگانا»، از انجام این تقاضای او، سر باز زد. اما، «آلاتانگانا» که در پنهان، موافقت دختر سارا جلب کرده بود، با او زناشویی کرد، و برای رهایی از خشم «سا»، هر دو به نقطه‌ای دور دست، گریختند.

آلاتانگانا و همسرش، سالیان درازی را، با شادکامی زیستند، و چهارده فرزند - هفت پسر و هفت دختر، چهار جفت سفید، و سه جفت سیاه - پدید آوردند.

عن بیم دارم از اینکه مرا تکذیب کنند ، نفس تنگی نماید ،
و زبانم پروانی نکشاید ! (۱۰)
[اینک که مامورم] پس توان تحمل ، و قدرت مدارا بمن
مرحمت فرما ! مشکلمرا آسان ساز ! و هرگره از زبانم بگشا ، تا
مردمان سختم را ، بروشنی دریابند ! (۱۱)
... و براندم ، هارون را که در زبان ، از من فصیح تراست ،
بامن همراه گردان ، تا مرا ، تایید کند که بیم دارم آنان ، مرا
تکذیب کنند ! (۱۲)

(۱۳) [ای محمد] این قرآن ، درحقیقت ، به زبان تازی
روشن ، از جانب خداوند ، بر قلب تو ، نقش فروسته است ، تا
از اندر زدهندگان به نیکی ، و پرهیز دهندگان از پلیدی باشی !...
و اگر ما ، آنرا به پاره‌های از قیر تازیان ، بر اعجمیان ، فرو
می‌فروستادیم ، و پیامبر ، آنرا بر آنان ، هرومی خواند ، [چون به
زبان آنان نبود] بدان ، ایمان نمی‌آوردند . (۱۴)
«او مایخوبی آگاهی که آنها میگویند :
- کسی ، آنها را ، به او می‌آموزد !

درحالیکه زبان آنکس که آنان ، به بهانه‌ی او (سلمان ۳)،
انگاری و روزنه ، اعجمی است ، و این زبان ، آشکارا عربی چلی
است» (۱۴)
«او با قرآن را ، تنها بزبان تو ، آسان ساختیم ، تا بدان ،
پرهیزگاران را ، بشارت دهی ، و ستیزه‌جویان لجوج را ، اعلام
خستمانی » (۱۵)

۴- یعقوب لیث ، و مسئله‌ی زبان

اسلام ، و زبان رسمی کتاب مقدس آن ، قرآن ، برای تازه
مسلمانان غیر عرب ، از جمله برای ایرانیان ، مسئله‌ای تازه را
 مطرح ساخت :

مسئله‌ی «آموزش زبان بیگانه ، و تفاهم بدانرا !
عربی زبان مقدس بود ، بدان ثنا گفتن ، بدان دعا کردن ،
بدان نامه‌نگاشتن ، بدان کتاب و دفتر نوشتن ، بدان ، شمرسردن
و خواندن ، مبارک بشمار می‌رفت ، بویژه اگر کسی در برابر
المبری مسلمان ، و فرمانروائی با ایمان به اسلام ، قرار می‌گرفت .
لیکن چه دوی می‌داد ، هنگامی که مردمان ، جزاقلیتی بسیار
محدود ، از عربی چیزی نمی‌فهمیدند !؟ خاصه اگر امیر خود از جمله
اکثریتی بشمار می‌رفت که عربی نمی‌دانستند !؟

به‌احتمال قوی ، بسیاری با احساس شرم و حقارت از
نا توانی خود در زبان مله‌ی خویش ، نفهمیده در برابر ستاینندگان
تازی سرای خویش ، خاموشی می‌گریختند ، و یا به ترجمه‌ی نارسائی
از مفهوم و مضمون آن ، اکتفا می‌کردند . لیکن در این میان ،
گروهی نیز بی‌تردید ، بویژه اگر براریکه قدرت تکیه می‌داشتند ،
ناخشنودی خویش را ، پنهان نمی‌داشتند . تاریخ از این میان ،
نام «یعقوب لیث» و اعتراض او را ، در راس معترضان علیه
«استعمار زبان در ایران» ، قرار داده است .

در شرح حال یعقوب لیث صفاری (۲۶۵- ۲۵۴ هـ ۸۷۸-
۸۶۸ م) و انگیزه‌ی نخستین شعر فارسی در ستایش او ، در تاریخ
سیستان ، - نوشته شده در سال های ۷۲۵-۴۵ هجری ۱۲۲۴-
۱۰۵۳ میلادی - می‌خوانیم که :

به‌پیامبران گذشته - چون ابراهیم ، واسماعیل ، واسحاق ، و یعقوب
و فرزندان آنان - فرو فرستاده شده‌است ، و همچنین ، بدانچه که
موسی و عیسی ، دریافت داشته‌اند . و نیز بدانچه که به دیگر
پیامبران ، از پروردگارشان ، رسیده است ، ایمان آورده‌ایم !
ما ، میان هیچیک از پیامبران داستین ، تفاوتی ، نمی‌نیمیم ،
و ما ، تسلیم فرمان خداوندیم» (۵)

با این توضیح ، دیگر اگر برخورد و توجیه قرآن را با
مسئله‌ی انسان ، نژادها ، و زبانها ، با بیان تورات ، در واپسین
تحلیل ، همانند بیابیم ، جای شکستی نخواهد بود .
نظر قرآن درباره‌ی مسئله‌ی اختلاف نژادها ، و زبانها ، و
احساس بنیادی آن در توجیه سبب اختلاف زبانها ، درسورها ، و در
آیه‌های مختلف ، پراکنده است . پژوهنده باید ، به گردآوری
آنها ، تحت یک عنوان ، از سراسر قرآن ، بپردازد . در زیر ،
بازسازی ، و تدوین بیابنی شده‌ای از این واکنش های قرآنی ،
بگونه‌ای که بتواند سیمائی از مسئله را بدست دهد ، با ترجمه‌ای
مجدد ، لیکن در حد اکثر رعایت امانت نسبت به متن ، انجام
شده است :

(پورآغاز ما ، یا «آدم» ایمان بستیم - لیکن او ، فراموش
کرد - با این وصف ، ما او را دارای عزمی نیافتیم . که به عهد
عصیان کند) .
و هنگامیکه به فرشتگان گفتیم : «پرآدم سجده کنید» ،
آنها ، همه سجده کردند ، جز ابلیس که سر بر تافت . از انبوهی به
آدم گفتیم :

- این [ابلیس] برآستی دشمن تو ، و همسر تو است ، مبادا
که شما را از بهشت ، بیرون راند ، و در نتیجه به رنج ، گرفتار
آئی !؟ در بهشت ، تو نه گرمسنگی کشی ، و نه در میان مانع ، نه گشته
شوی ، و نه از افتاب ، آزار بینی !
با این همه ، شیطان ، او را وسوسه کرد گفت :

- آدام ! آیا تو را به درخت «خداوندگی» که به نرونی کش
هرگز پایان نپذیرد ، رهنمون شوم ؟
پس آندو - (آدم و همسرش) - از آن درخت [ممنوع]
خوردند ، و در نتیجه به برهنگی عورت‌های خود ، آگاه شدند !
... و بدینسان آدم ، نسبت به پروردگار خود ، عصیان
و ورزید ، و فریب خورد . با همه این ، پروردگارش او را بوگزید ،
بخشودش و رهنموش گردید . [اما] فرمود :

- درحالیکه برخی از شما دشمن برخی دیگر است ، همگی
از بهشت ، هرورد شوید !... (۶)

«[و این چنین] ما شما را از یک «جنس نر» و یک «جنس
ماده» ، (از آدم و حوا) ، آفریدیم ، و به قبیله ها و ملت های
گونگون ، [با زبانهای مختلف] تقسیم نمودیم ... از اینرو ،
گرامی‌ترین شما در نزد خداوند ، تنها پرهیزگارترین شماست
[هیچکس را بر دیگری ، امتیازی دیگر نیست] (۷)

« و از جمله نشانه‌های آن ... اختلاف زبانها ، و رنگ های
شماست .» (۸)

و ما ، هیچ پیامبری را نفرستادیم ، مگر بزبان مردم خودش ،
تا [فرمان خداوند را] برای آنان ، بیان کند ! (۹)
و موسی [هنگامیکه ماموریت ابلاغ رسالت یافت] گفت :

«شعرا ، او را شعر گفتند بتازی !.. چون.. شعر [ی] دو ستایش او] برخوانند ، او عالم نبود، درنیافت .. پس یعقوب گفت :

- چیزی که من اندر نیابم ، چرا باید گفت؟! محمدبن وصیفا [دبیر رسائل او] ، پس شعر پارسی گفتن گرهت!...» (۱۶)

۵ - منصور سامانی و مسئله زبان

ظاهرا سیستان و خراسان - احتمالا به سبب دوری بیشتر از مرزهای تازی-قربانان - نخستین معترضان ، نسبت به سلطه‌ی استعماری زبان عربی ، در ایران بوده‌اند ، حدود یک قرن بعد از اعتراض یعقوب لیث ، موج اعتراض سیستان ، به سرزمین فراسوی رودها ، بخراسان شور ، و ماوراءالنهر می‌رسد. این بار، امیری دیگر ، مسلمان ، ولی فارسی زبان و ناآشنای به زبان تازی، بسا در می‌آید . این امیر ، منصور اول سامانی (حکومت ۳۶۵ - ۳۵۰ - ۹۷۶ - ۹۶۱) است. «طبری» (۳۱۰ - ۲۲۵ هـ ۸۳۹ - ۸۲۰ م) و مفسر بزرگ ایرانی، آثار سترک خود را به تازگی نگاشته است. هم میهنانش می‌خواهند از مضمون نوشته های او ، برخوردار گردند. ناچار باید آثار وی را بفارسی برگردانند . قرعه‌ی ترجمه‌ی تفسیر طبری ، بشام امیر منصور سامانی ، اصابت می‌کند. شرح این ماجرا را ، در مقدمه‌ی ترجمه‌ی تفسیر طبری که در همان سال های فرمانروائی امیر منصور - میان ۳۵۰ تا ۳۶۵ هجری ۱۷۹ - ۱۶۹ میلادی - تدوین یافته است، چنین می‌خوانیم :

«و این کتاب ، تفسیر بزرگ است از روایت محمدبن جریر الطبری .. ترجمه کرده بزبان پارسی .. و این کتاب را بیاوردند از بغداد ، چهل مصحف (جلد) بود این کتاب نوشته بزبان تازی و به اسنادهای دارا بود ، و بیاوردند سوی امیر .. منصور بن نوح .. [سامانی] : پس دشخوار آمد بروی خواندن این کتاب ، و عمارت کردن آن بزبان تازی و چنان خواست که هر کس در آن ترجمه کند بزبان پارسی !

پس علماء ماوراء النهر را گرد کرد ، و این ازیشان فتوی کرد که :
- روا باشد که ما این کتاب را بزبان پارسی گردانیم ؟ گفتند :

- روا باشد خواندن و نوشتن تفسیر قرآن ، بیارسی ، هر آن کس را که او تازی نداند !.. و اینجا ، بدین ناحیه ، زبان پارسی است ، و مولکان این جانب ، معلول عجم‌اند» (۱۷)

۶ - عرفان و مسئله‌ی زبان

پس از امیران ، نوبت اعتراض عارفان، علیه استعمارزبان، فرامی‌رسد . هنوز این نیمرخ تصوف ایران، و فصل ممیز آن را، نسبت به سیمای عمومی تصوف اسلامی - عربی گریزی و تکیه بر استقلال زبان فارسی - چنانکه باید، پی‌جویی نکرده‌اند. مکتب «شمس» و «مولوی» بویژه ، مظهر اوج عرفانی این اعتراض ، بشمار می‌رود. «شمس تبریزی» (۶۴۵ - ۵۸۰ هـ ۱۲۴۷ - ۱۱۸۴ م) با وجود تسلط بزبان عربی ، و ستایش بهنگام آن، آشکارا، فارسی را، بر

عربی ترجیح می‌دهد، و نسبت به تازی گرایان ، اعتراض می‌ورزد: «.. و زبان پارسی را، چه شده است؟! ، بدین لطیفی و خوبی ، که آن معانی بولطایف کمدی پارسی آمده است ، دو «تازی» نیامده است» (۱۸) .

« زهی قرآن پارسی! زهی وحی ناطق پاک» (۱۹)
و در دنباله‌ی همین اندیشه است که غرور فرهنگی ایرانی، بیاری و به اتکای «زبان فارسی» ، به کشور گشائی دولت «هند» می‌پردازد ، و حافظه (۷۹۲ - ۷۲۰ - ۱۳۹۰ - ۱۳۳۲ م) ، دو پیشاپیش طلایه‌ی این فرهنگ گستره ، با اطمینان ، نوید می‌دهد که :
شکر شکن شوند ،
همه طوطیان هند ،
زین قند پارسی که به بنکاله می‌رود .

چنگ فارسی و عربی، با تخطئه‌ی «نحوی گری» دوعرفان ، آغاز می‌شود . «نحوی» ، دچار فورالیسم ، مظهر از خود بیگانگی قومی ، تجلی فاجعه‌ی چهره‌ی استعمارگر زبان بیگانه، در حریم زبان مادری است. «مولوی» (۶۷۲ - ۶۰۴ - ۱۲۷۲ - ۱۲۰۷) نظر خود را درباره‌ی آنان که عمری تنها در پی زبان بیگانه رفته‌اند ، و از زندگی و زبان مادری دور مانده‌اند ، در بیکار «نحوی و کشتیان» روایت می‌کند :

بخاطر ستر دریا ، مردی نحوی، به کشتی فرو درمی‌نشیند. پس از ورود به کشتی ، بلافاصله ، بیماری فضل فروشی بی‌امانش، صحنه کشتی را به صحنه‌ی جدلی ناپهنگام ، تبدیل می‌سازد . نحوی ، با غرور از کشتیان می‌پرسد که :

- تو ، هیچ نحوی خوانده‌ای؟! دستور زبان عربی می‌دانی ؟
کشتیان ، با شکسته دلی و آرزوم ، اظهار می‌دارد که :
- نه ، نخوانده‌ام .
نحوی شتابزده ، پیشداورانه و خود پسندانه می‌گوید :
- پس نیمی از عمرت برفناست .

کشتیان ، اظهار کمال ، لب از سخن فرو می‌بندد. لیکن چیزی نمی‌گذرد که بادی مخالف کشتی را بگردابی هول‌انگیز ، فرود می‌آورد . این زمان ، دیگر «لفظ» ، و «زبان‌دانی بیگانه» - تنها قلموت نحوی - بکار نمی‌آید ، نوبت «عمل» است. کشتیان، از نحوی می‌پرسد که :

- هیچ شنا می‌دانی ؟
- نه !
- پس «تمام عمرت» برفناست .

«زآنکه کشتی ، فرق این گرداب‌هاست :...» (۲۰)
فارسی‌گرائی و بیکار با استعمار زبان عربی ، موج زمان، و بیکار عمومی برجسته‌ترین گویندگان زبان فارسی است . اختصاص به «شمس» و «مولوی» ندارد. «سعدی» نیز به شدت درگیر آن است.

۷ - سعدی و مسئله‌ی تازیگری

سعدی خاطره‌ای دارد به طنز که توطئه‌ی اصلی آن‌را، مسئله‌ی زبان ، بویژه مشکل زبان دوگانه ، و آموزش زبان بیگانه تشکیل می‌دهد :
«سالی محمد خوارزمشاه ، با «اختا» ، برای مصلحتی ، صلح اختیار کرد. به جامع کاشغر دوآمدم . پسری دیدم در فایت جمال ، و

۹ - استعمار بی فرجام زبان

زبان شناسان ، سه هزار و پانصد زبان - از آن میان سه هزار و سیصد زبان زنده ، و دویست زبان مرده شناخته اند . لیکن معتقدند که زبانهای مرده ای که اینک ما نمی شناسیم ، از هزار ها ، بیشتر بوده است (۲۲) .

داستان «استعمار زبان» ها ، را هنوز ننکاشته اند . زبانهای بی عنوان مظهر اراده ای گروه ها و ملت های خود برترین ، هر یک در کشاکش تاریخ ، کوشیده اند تا جهانگیر شوند ، دیگر زبانها را از میان بردارند ، و دست کم آنها را تحت الشعاع خود قرار دهند . برای نیل بدین هدف ، زبانها ، از وسائل گوناگون - از مذهب ، از سیاست ، از فرهنگ ، از اقتصاد ، از توسل بزور ، از همه چیز - برای تحقق جهانگیری خود ، بهره جسته اند . لیکن گوئی تاکنون هیچ باطل السحری در خنثی کردن لعنت ظلم بابل علیه زبانها ، کارگر ، نیفتاده است . برای نمونه ، زبان یونانی ، دارای سه پشته ای کم نظیر بوده است - فرهنگ یونانی ، جهانگشایی اسکندر ، و مسیحیت - لیکن از آن امروز ، تنها پسان یک مرده ای والا ، یاد می شود . نویسندگان انجیل ها ، همه ی آثار خود را بیونانی نکاشته اند ، اما بودی ، زبان دیگری که عیسی خود هرگز آن را نمی شناخت - زبان لاتین - زبان رسمی و مقدس مسیحیت بشمار رفته ، و در سراسر سده های میانه ، تا حدود سده ی شانزدهم میلادی در طول دوازده قرن ، حاکم مطلق ، بر ذهن و اندیشه ی بشر قرار می بود . بالاین وصف ، نخستین زمره ی اصلاحات مذهبی اروپائی از قرن هجدهم ، و نهضت پرتستان و «لوتر» (۱۵۳۶-۱۵۸۲) علیه ی استعمار استبدادی ، و استعماری لاتین ، آغاز گشت :

- چرا باید کلام خداوند ، و پیام وحی ، تنها محدود و اسیر در چار چوب زبان لاتین باشد ؟ و هر کس بزبان مادری خود ، قادر به آگاهی ، و مشارکت عیسی برای همگان ، نباشد ؟
اعتراض علیه استعمار زبان بود !

دومین زبان بزرگ جهانی ، با پشته های مذهبی ، زبان عربی است . لیکن در حالیکه شماری مسلمانان ، به هشتصد و پنجاه میلیون تن ، بالغ می شود ، بیشتر از یکصد و بیست میلیون تن - در حدود یک هفتم - از آنان ، به زبان عربی قادر به تکلم ، و تفاهم نیستند . مسلمانان امروز جهان ، بیش از هر زمان ، از تکلم بیک زبان واحد مذهبی دورتر شده اند .

بزرگترین دوره ی وحدت اسلامی ، پس از سقوط «بنی عباس» (۶۵۶-۱۲۲۰ م) ۱۲۵۸-۱۲۷۰ م) دوره ی «خلافت عجمانی» (۱۲۳۷-۱۲۶۹ م) ۱۱۱۸ - ۱۲۹۹ م) بشمار می رود ، لیکن زبان ترکی نیز هرگز نتوانست ، حتی در قلمرو خلافت آل عثمان ، زبانی واحد و همه فهم گردد

فارسی ، نزدیک به سیصد سال ، با جاذبه ای عرفانی و فرهنگی ، هند را فتح کرد ، لیکن تنها قشر بسیار محدودی از آن را ، و سپس نوبت به فتح هند ، بوسیله ی انگلیسی رسید . سه قرن استعمار انگلیس نیز نتوانست ، در بیشتر از هفت در صد از جمعیت هند - آنها را با تلفظی بی شکفته ، و تسلطی ناقص - نفوذ نماید . استعمار زبان فرانسه نیز ، با همه ی زبانی های اشراف پسندش ، با

نهایت اعتدال .. «مقدمه ی نوزمخشری» [۵۳۸-۶۷] ه ۱۱۴۳ - ۱۰۷۴ م] ، در دست ، و همی خوانند :

- ضرب زید عمروا ، دکان المتمدی عمروا (زید ، عمرو را زد ، و عمرو ، مفعول ، مورد تعدی قرار گرفته است) !
گفتم :

- ای پسر ! خودم زخما ، صلح کردند ، و (زید) و (عمرو) را همچنان ، خصومت باقی است ؟!

بخندید و مولدم پرسید . گفتم :

- شیراز ؟

گفت :

- از سخنان سعدی چه داری ؟ ..

سعدی ظاهرا در این جا ، برای آنکه طلبه ی جوان ، و عربی دانی وی را بیازماید ، با بهره جویی از شاهد عمرو زید ، دویستی عربی می سراید . لیکن طلبه ی بیلوا را از آنها ، چیزی دستگیرش نمی شود ، از اینرو ، با سادگی تمام ، مثله ی خود را ، در برابر تازی گویی سعدی بدینسان ، ابراز می دارد :

«لغتی به اندیشه فرو رفته گفت :

- غالب اشعار در این سوزمین ، به زبان فارسی است . اگر بگویی ، به فهم نزدیکتر باشد» (۲۱)

۸ - زبان ، مسئله ی همگان

از وحی تا اسطوره ، از تهرمانان بزرگ تاریخ ، از عارفان و گویندگان سترگ ، تا نوآموزان دبستانها و متهمونستانها ، همه از مسئله ی مشکل زبان ، اختلاف زبانها ، و درگ زبان بیکانه می نالند . تورات ، اختلاف زبانها را ، ظلم لعنتی ای برای برکنندگی و عدم اتحاد انسانها می شناسد . قرآن آنرا ، از جمله ، نتیجه ی اضطرابی لغزش آدم ، و خروج او از بهشت می شمارد ، اسطوره های ابتدائی افریقای نیز آنرا بی آمله و بی فکر ، بزرگترین مانع علیه خدای خدایان ، و کفر محتمل او ، علیه وی و فرزندان او می خوانند . گویندگان و عارفان بزرگ ما ، همه به نحوی از تازی گویی ننگ انداخته آنها دستخوش یک دوسوگرانی برضاد و دشواری :

- اسلام ، بله ! عربی ، نه !

لیکن تکلیف وحدت اسلامی چه می شود ؟ اگر «عربی» نه ، پس دیگر با کدام زبان ، مسلمانان باید باهمدیگر تکلم کنند و تفاهم برقرار سازند ؟

هیچکس به صراحت ، پاسخی بدین پرسش نداده است . لیکن جبر زبان ، و مقتضیات جغرافیائی و تاریخی ، صریحتر از هر پاسخ ، راه را نموده است :

- موقتا ، قافرانسوی مرز قرن ها ، با هیچ زبان خاص ! بر هر زبان کشند ، با عربی ، با اردو ، انگلیسی ، فرانسه ، یا فارسی ، یا زبانهای آسیای جنوب شرقی ، زبانهای روسی ، ترکی ، و مانند آن ، مسلمانان باید باهم صحبت کنند !

درست است که همدلی از همزبانی بهتر است . لیکن عملا ، اتحادی پرتفاهم ، بمعنی دقیق کلمه ، میان هم آومانان ناهمزبان ، چگونه میسر است ؟

انسان و انقلاب زبان (بقیه)

همه استقبال دربارهای روسیه و انگلستان از آن، با همه تسخیرهای هندوچین، و بخشی از آفریقا و آمریکا، بیش از مدتی پس کوتاه، در تشریح پس اندک، نتوانست، کار چندانی از پیش برد. همانگونه که همه مسیحیان، بزبان هائی غیر از زبان مسیح-آرامی - گفته‌های منسوب به او را می‌خوانند، خوانندگان «مارکر» (۱۸۸۲-۱۸۸۸) نیز بیشتر نوشته‌های او را، به زبانهای دیگر - در درجه اول به روسی، به چینی، و به انگلیسی - می‌خوانند، نه بزبان اصلی او (آلمانی) نمارکسیسم، نه هگلسم، و نه نازیسم، هیچکس نتوانستند، پشتوانه‌ای جهانی برای زبان آلمانی گردند. آری، نه اتحاد رنجبران جهانی مارکس، نه سرنیزه‌ی سربازان مهاجم هیتلری، نه شکوه شعرگونه، نه زبان تند و آتشین «نچه»، نه پیام‌های آسمانی کانت، و نه موسیقی جهانگشای موتسارت و بتوفنی!

جامع اندیشه‌ی بشری (منطق)، در بیست و چهار قرن پیش، همت گماشت، گفتگوی تفاوت «اندیشه» و «زبان»، استقلال یا همبستگی، زبان یا سود آندونسیبت به یکدیگر نیز مورد توجه قرار گرفت:

- آیا می‌توان بدون زبان، اندیشید؟

- اگر نه، پس چگونه است که ماگاه بگونه‌ای برق آسا، در باره‌ی موضوع می‌اندیشیم، آنرا نقد، نفی یا قبول می‌کنیم، لیکن بهنگام بیان همان اندیشه، ساعت‌ها به گفتن و نوشتن نیازمندیم و غالباً نیز ناخرسندیم که واژه یا تعبیری مناسب، برای ابراز اندیشه‌ی خود، نمی‌یابیم؟

- اگر می‌توان بدون زبان، و مستقل از آن، اندیشید، چگونه می‌توان همین اندیشه را، باز همچنان‌ها از قید زبان و زمان محدود کننده‌ی آن، بیدگران انتقال داد، و یا از آنان دریافت داشت؟

از هنگام ترجمه‌ی «منطق ارسطو» از یونانی - یونانی - یونانی - یونانی - یونانی با ویژگی‌های دستوری خود نسبت بزبان‌های سامی - یونانی‌های سریانی و عربی، به سبب نبودن رابطه‌ی لفظی میان مبتدی و خبر (مانند «است»)، «مبیت الفاظ»، بعنوان یک بحث فنی، برای فهم بهتر مفاهیم کلی منطقی، بدان افزوده شد. لیکن، پیوسته، لزوم رهایی منطق - بررسی قوانین اندیشه - از زبان، احساس می‌شد، تا سرانجام از اواخر سده‌ی نوزدهم و اوایل سده‌ی بیستم، منطق ریاضی، یا سمبلیک، بصورت یک رشته‌ی مستقل علمی، تدوین یافت (۲۴). با این وصف، منطق سمبلیک، هنوز چیزی اختصاصی تر از منطق صوری منطق مقید بزبان - بود، و تنها خواص علم می‌توانستند از آن، برخوردار گردند. افزون بر این، عرکارضای منطق سمبلیک، اگرچه بگونه‌ای رمزواره، جمله‌ها را با نشانه‌های خاص، بکار می‌برد، لیکن او خودناچار، بزبان مادری خویش، یا بزبانی که منطق سمبلیک را بدان فرا گرفته است، باید بیندیشد، و در اینجا، نتایج اندیشه‌ی خود را بگونه‌ی ریاضی، بیان می‌دارد، نه آنکه بتواند رها از زبان، بیندیشد!

محدودیت دیگر منطق سمبلیک، در برابر نیازهای عمومی بشری - آنست که آن، تنها قادر است در قلمرو محدود مسائل و مفاهیم منطقی، با دقت و رسائی بیشتر اندیشه کند. لیکن از تفاهم با دیگران در مسائل روزمره، بکلی ناخوان است. از اینرو، مسئله پیشین، همچنان مطرح بود که:

- چگونه می‌توان بطور کلی، بدون نیاز بزبان خاصی، اندیشید؟ و با آیا اصولاً چنین چیزی میسر است؟ یا همچنان باید، در طلسم جادویی برج بابل، گرفتار باقی ماند؟

در سال ۱۹۲۰ میلادی دانشمندی آلمانی، بنام «هاگ Haag» موفق شد، الگویی از زبانی سمبلیک برای اندیشه بدست دهد. وی اثر خود را، بنام «رهائی اندیشه از زبان، بیاری خط مفهومی یا مفهوب» نگار، منتشر ساخت (۲۵).

یک سال بعد، در ۱۹۴۱ «نویرات»، پژوهشگر انگلیسی زبان، با محدودیتی بیشتر از کار «هاگ»، ولی مستقل از او، «زبان جهانی تصویری» نخستین اصول تمیهای برابر، خود را انتشار داد (۲۶). لیکن هیچکس از این کوشش‌ها، و تلاش‌های همانند دیگری، برای «اندیشه نگاری بدون زبان»، تا کنون نتوانسته است، پاسخی

۱۰ - آرمانهای جهانی، و زندان زبانهای بومی

در تمام طول تاریخ، انسان‌ها، همواره خواهان نهضت‌هایی جهانی و همه‌گیر بوده‌اند. لیکن با چه وسیله؟ هر نهضت، به محض آنکه با از قلمرو زادگاه خود بیرون نهاده است، اسیر طلسم لغت برج بابل شده است؛ در هم شکسته است، و در هر گوشه، فرجار خوب محدود زبانی بومی، اسیر گشته است، و از اصل خود جدا مانده است. در نتیجه نیز، در رابطه‌ی سوء تعبیر‌ها، سوء ترجمه‌ها، لفظ پردازی‌ها و سوفسطائی‌گرها، فرو افتاده است. ترجمه‌ی قرآن، انجیل، اوستا، ودا، بودا، کنفوسیوس، و دیگر کتابهای بنیادی و مردان یا پیام، بکدام زبان، مورد قبول عام یافته است، و بعنوان ترجمه‌ای استاندارد، بدون کمترین اختلافی با اصل، پذیرفته شده است؟

پیشنهاد آرمان‌های جهانی، برای وحدت بشریت، همواره در واپسین تحلیل، همانند پیشنهاد موشان برای ساختن زنگوله‌ی اعلام خطر برای گردن گربه بوده است. آنها فقط آنچه را که نیندیشیده بوده‌اند، این بوده است که:

- زنگوله را چه کس بگردن گربه بیفکند؟

- آرمان جهانی، برای همه‌ی انسانها، برای ایجاد وحدت جهانی، هم‌اندیشی، هم‌کرداری، هم‌پنداری، و هم‌گفتاری - در میان همه‌ی فرزندان پراکنده‌ی انسان، انسانهای که دست کم ناسه هزار و دوست زبان مختلف با یکدیگر گفتگو می‌کنند، لیکن با کدام وسیله؟ با کدام زبان که دیگر خود تبعیض، اختلاف، سوء تفاهم، کوچک داشت گروهی، و خودبرتربینی نازده‌ی دسته‌ای دیگر را، دامن نزنند؟!!

مجاوبه شده است که مجموع آگاهی علمی و فرهنگی انسان در جهان معاصر، هر پانزده سال یکبار، دوبرابر می‌شود - بانرخ رشدی سالیانه بالغ بر ۷ درصد (۲۳). اینک چگونه می‌توان، چنین همکشان سترگی از زاده‌های اندیشه‌ی بشری را، به سه هزار وسیع زبان، به همه‌ی فرزندان انسان رسانید؟ و با بیاری کدام زبان می‌توان بیشترین، و با حتی اندکی از آن را، به همه رسانید؟

۱۱ - تلاش برای رهایی اندیشه از زبان

از هنگامیکه «ارسطو» (۳۲۲ - ۲۸۴ ق م) به کالبد شکافی

عمومی به مشکل اختلاف و فراوانی زبانها، و راه حلی برای تفاهم مردمان، بدست دهد. زبانها همچنان وجود دارند، و مردمان امروزه بیش از هر زمان دیگر، درگیر آنها هستند.

۱۲ - دشواریهای بنیادی زبانها

بخاطر یافتن راه حلی جهانی، برای مشکل تفاهم عمومی، نخست باید دید، دشواری های و نارسائیهای زبانهای زنده کنونی، برای آنکه بتوانند زبانی جهانی گردند، چیست؟

بطور کلی دشواری های زبانهای طبیعی را می توان در سه دسته، رده بندی کرد:

۱ - مسئله خط

۲ - مسئله واژهها

۳ - مسئله قاعدهها و دستور زبان. در میان این سه مسئله،

بنظر می رسد که مسئله خط، بیشتر عارضی و زمری، و دو مسئله دیگر - واژهها و دستور - مسائل بنیادی و اصلی بشمار روند. زیرا، در حالیکه بسیاری از زبانها، درگیر دشواری شیوهی املاء کلمات خود هستند، و گاه پس از ده تا پانزده سال تحصیل، هنوز بسیاری از مردمان قادر نیستند، زبان مادری خویش را هرچند که بشنوند، بدوستی بنویسند، ملاحظه می شود که دسته ای دیگر از زبانها، با اصلاح خط خود، یادقت و سهولت بسیار، این مسئله را حل کرده اند. در زبانهای مثل آلمانی، یونانی، روسی، ایتالیایی، ارمنی، و مانند آنها، کم و بیش هرچه نوشته می شود همان خوانده می شود، و هرچه گفته می شود، همان بی اشکال، نوشته میشود. لیکن زبانهای مانند انگلیسی و فرانسه، و حتی فارسی ما، املاء خوب = خاب، خواجه = خاچه، خواهر = خاهر (مسئله خط و املاء دیگر بدان سادگی زبانهای نوع اول نیست.

۱۳ - زبانها، و تورم واژهها

از مسئله خط که بگذریم، دیگر یک مسئله بنیادی، و یکی از دشواریهای بنیادی، بسیاری از نوع دوم و سوم، و واژهها و دستور زبان است. بررسی مشکل واژهها، البته از هر نظر، در اینجا میسر نیست.

در اینجا، تنها یکی از ابعاد آنها اشاره می شود:

- حجم سنگین کمیت واژههای که برای اهداف مقصود در هر

زبان باید فرا گرفت. «لفتنامهی دهخدا» پس از بیش از نیم

قرن تلاش، اینک بالغ بر دو بیست هزار واژه را در زبان فارسی جمع

آوری کرده است. فرهنگ بزرگ انگلیسی آکسفورد، نزدیک به

نیم میلیون واژه دارد. آلمانی سیصد هزار، و فرهنگ مشهور زبان

چینی «کانگ هاسی K'ang hsi» شامل چهل هزار اندیشه

نگار است که تنها مفهوم واژههای چینی را بازمی نمایند، نه تلفظ

حروف و صدای کلمات آنها را. برای سنگینی این خط اندیشه

نگار، و فراوانی واژهها و مفاهیمی که توسط آنها، باز نموده میشوند،

کافی است بدانیم که زبان آموزهای چینی، عموماً به آموختن هزار

و دو بیست شکل از این اندیشه نگارها، اکتفا می ورزند. و تازه چنین زبان

آموزشهایی تا حدود سه برابر زبان آموزهای اروپائی، حجم و مطلب

دارند (۲۷).

چه کسی بدین همه واژه نیاز دارد، و هر کس، تا چند در صد این

واژهها را می تواند، فراگیرد، به فهمد، و بالاتر از آن، بکار بندد؟

محاسبه شده است که کودکان فرهنگ های رشد یافته، به هنگام

ورود به دبستان، حدود سه هزار (۳۰۰۰) واژه می دانند - میان

نیم تا ۱۵۰ درصد از زبان مادری خود. افراد بالغ، بطور متوسط،

گنجینهی ذهنی لغاتشان، به پانزده هزار واژه بالغ می شود. در حدود

۴ تا ۷ درصد از زبان مادری خویش (۲۸). نویسندگان بزرگی چون

«شکسپیر»، «گوته»، «نیچه»، «داستانوفسکی»، و «سعدی»

در فراخوانی با حدود بیست و پنج هزار واژه، قلم می زنند، یعنی

کاربرد تواناترین نویسندگان، در حد میان یک هشتم تا یک بیستم،

یا ۵ تا ۲۵ درصد واژههای زبان مادری آنهاست. البته این تنها

حد کاربرد، یا بازآوری عملی آنها بشمار می رود. گستردهی زبان

دانی، و ظرفیت زبان فهمی انفرادی آنها، ۲۵ تا ۷۵ درصد بیشتر

از مهارت عملی آنها در زبان مادری است، و به ۸۵ تا ۳۲ درصد

زبان مادری، افزایش می پذیرد.

بدین ترتیب، دورک حتی کامل زبان مادری، همواره برای

تحصیل کرده ترین افراد، بصورت یک مسئله باقی می ماند، تا چه رسد

فهم رسای آن، برای دیگران.

زبانهای طبیعی، با آنکه عاری از منطق نیستند، با این

وقت، همواره نیز منطقی بشمار نمی روند. عربی شناسان، برای

تفکیک ابعاد منطقی و غیر منطقی زبان از یکدیگر، دو اصطلاح

معین بکار برده اند، بنام «سماعی» و «قیاسی». آنچه را که در

زبان عربی، طبق قاعده بتوان دریافت، ساختار بیان کرد،

«قیاسی» می نامند. و آنچه را که خارج از قاعده باشد، و تنها

باید دید که امراب آنرا بنابر عادت چگونه بکار می برند، پیشاپیش

از روی هیچ قاعده ای نمیتوان آنرا حدس زد، «سماعی» می-

خوانند.

برای نمونه، عرب به «افلا» و «سرور» می گوید، «سید»،

و به «خانم» و «بانو» تنها با افزودن یک تاء تانیث (قلمی گوید،

«سیده» و همچنین است، «کریم» و «کریمه»، «سعید» و

«سیده»، «ناصره» و «ناصره»، «متصور» و «منصوره»، و

مانند آن. اینک اگر بصورت دقیق منطقی و ریاضی، ما همین یک

پسوند (تاء تانیث) را همواره بکار می بردیم، درست واژههای

عربی را به مذکر و مؤنث در زبان عربی، تقسیم به نصف به اضافه

یک، می شد. یعنی اگر اینک هشت هزار اسم مذکر و مؤنث

در عربی وجود داشته باشد، ما آنگاه با چهار هزار واژهی مذکر

افزون بزرگ، پسوند تانیث، هشت هزار واژه می داشتیم، و

تحمیل رنج نشمار حافظه، در برابر حجم این لغات، به نصف

تقلیل می یافت. لیکن متأسفانه زبان عربی همواره این چنین منطقی

و قیاسی نیست. مثلاً در برابر «اب» به معنی «پدر»، دیگر

نمی گوید «ابه» بمعنی «مادر»، بلکه می گوید «ام»، یا اگر

«ابن» پسر است، «ابنه» دختر، نیست، بلکه «بنت» دختر

است، و مانند آن. این گرفتاری، در بیشتر از زبانها وجود

دارد، و بهمین سبب، حجم واژههای هر زبان، از ظرفیت یادگیری

افراد، بمراتب بیشتر است.

در حالیکه تواناترین نویسندگان، برای خلق شاهکارهای

خویش، به پنج تا بیست و پنج (۲۵-۵۰) درصد از واژههای زبان

مادری خویش، نیازی ندارند، در این صورت واقعا بشر، برای

بیان رسای اندیشههای خویش، به چه مقدار واژه نیاز دارد؟

بزودی ما ، به پاسخ بدین پرسش ، باز خواهیم گشت
(درش ۱۸ همین گفتار) . اینک نوبت پرداختن به سومین مسئله
زبان ، یا مشکل قواعد آن است !

۱۴ - زبانها و نارسائی قاعدهها

در مورد «دستور زبان» نیز ، زبانها ، دارای دوجنبه‌ی
منطقی و غیر منطقی ، یا «سماعی» و «قیاسی» اند . قاعده‌هایی
که زبانهای آموزشی ، همواره از عمومیت و قاطعیت برخوردار
نیستند . نواد و استثناء های سماعی ، همواره مزاحم کاربرد
عمومی قواعد زبانها بشمار می‌روند . مدت‌ها ، باید وقت هرنس ،
صرف آموزش کاربرد بی‌قاعدگی‌ها ، سماعی‌ها ، و استثناءها ، به
نونهالان خود گردد . ما «بد» و «خوب» را به فرزند خود می-
آموزیم . بعد ، فرزندما ، کاربردی می‌کند ، به او می‌گوئیم :

- از این کارت «بدم» آمد .

و او می‌گوید :

- اما من «خوبم» آمد !

عمل بد قبلی او را موقتاً به فراموشی می‌سپاریم ، و به
تصحیح او - یا درست‌تر بگوئیم ، به لزوم عدول او از منطق
زبان - مبادرت می‌ورزیم :

- لنگو «خوبم آمد» ! بگو «خوشم» آمد !

- چرا نگویم «خوبم» آمد ؟ مگر شما نگفتید ، «بدم» آمد !

- «بد» ، «خوب» ! بدم آمد ، خوب آمد !

- با این وصف ، نباید گفت : «خوبم آمد» . باید گفت :

«خوشم آمد» !

- آخر چرا ؟ آیا همیشه «ب» به «شین» ، تبدیل می‌شود ؟

- نه همیشه ! ولی اینجا اینطور است !..

حال ، کاربرد فعل ماضی ، و مضارع را به کودک خود

می‌آموزیم :

- خوردم ، می‌خورم

- دویدم ، می‌دوم

- خندیدم ، می‌خندم ...

و او ، با شادی ، و به قیاس ، دنبال می‌کند :

- نوشتم ، می‌نویشم

- رفتم ، می‌رفم

- گفتم ، می‌گفم !..

سخن را قطع می‌کنیم ، و به تصحیحش می‌پردازیم :

- نه نه ، غلط است ! باید بگویی :

- می‌نویسم

- می‌دوم

- می‌گویم !..

کودک ما ، با شگفتی و اضطراب می‌پرسد :

- پس «شین» نوشتم ، کجا رفت و این «سین» ، در

می‌نویسم ، یکبار از کجا آمد ؟ چرا «ف» در «رفتم» ، و در

«گفتم» ، یکبار در «می‌روم» ، و «می‌گویم» ، به «واو» تبدیل

شد ؟ آیا در فعل مضارع ، همیشه «شین» به «سین» و همیشه

«ف» به «واو» تبدیل می‌شود ؟ یعنی در مورد شنیدن ، و خفتن

باید بگوئیم :

- شنیدم ، می‌سنوا ، مانند نوشتم ، می‌نویسم ؟

- خفتم ، می‌خویم ، مانند گفتم ، می‌گویم !..

بچه‌ها چه خوب میتوانند انسان را کلافه کنند ! فیلسوفان

کوچک ، همه چیز را قیاس می‌کنند . می‌خواهند دلیل همه چیز

را بدانند . گوئی هیچ چیز بی‌منطق ، هیچ چیز بی‌قاعده ، و استثنائی

برای آنها نباید وجود داشته باشد؟! در هر حال ، بویژه در

جنبه‌ی غیر منطقی زبان ، در مورد سماعی‌ها ، این تجربه‌ای است

که کم و بیش ، در هر زبان ، بزرگسالان ، در برخورد با کودکان

خود ، آنرا ، می‌آموزند . و همین بعد غیر منطقی ، همین بعد

غیر قیاسی زبان ، بزرگترین مسئله‌ی هرگسی است که در بزرگی

می‌خواهد زبانی بیگانه را فراگیرد ! به هنگام فراگرفتن زبانهای

بیگانه در بزرگسالی ، چه حسرتها که بخاطر بی‌قاعدگی های

غیر ضروری حاکم بر دستور آنها ، نخورده‌ایم ، و احیاناً چه

پشیمانهای صید در صد منطقی و اصلاحی برای تصحیح و بهبود

آنها نداشته‌ایم ، لیکن هرگز گوشی شنوا ، در میان اهل آن زبان ،

برای اندیشه‌های منطقی خود ، نیافته‌ایم؟! و در برابر ، خود نیز

همان «اصل تجاوز از منطق» را ، در مورد زبان مادری ، به

نونهالان خویش ، تحمیل ننموده‌ایم !؟

هنوز در هیچ زبانی ، پژوهشی در دست نیست ، تا زبان بد

آموزی‌های اصل تجاوز از منطق و فشار «تورم دستوری» را در رشد

شخصیت کودکان ، در ایجاد نگرانی ، هراس ، پرخاشگری ، وعدم

اعتماد به نفس در آنان ، ارتقایی کند . آیا اگر انسانها ،

از کودکی ، یا زبانی منطقی ، شیوه‌ی گفتن و اندیشیدن را فرا

می‌گرفتند ، در بزرگی احیاناً از تعادل بیشتر عاطفی برخوردار

نمی‌شدند ؟ رفتاری ، پنداری ، و گفتاری منطقی تر از خود

ابراز نمیداشتند ؟ آیا اگر کودکی ، همواره بنابر تجربه ، و

طوره‌ی ساده ، و بی تکلف منطق طبیعی ، بخواند یا شیوه‌ی

منطقی ، بی‌آمد خلافت چای ذهنی خود را ابراز دارد ، آنگاه

ما ، به «منطق» بوفتنش ، بی‌بانه‌ی انحراف از سنت‌غیرسماعی

بیرون زبان ، بر او خورده بگوئیم ، آیا در او واکنشی اضطراب

آمیز ، تردید انگیز ، و تزلزل‌زا ، ایجاد نخواهد کرد ؟ آیا هرگز

زبان‌شناسان ، از دید روانشناسی به مسئله‌ی زبان نگریسته‌اند ؟

۱۵ - زبانها ، و تورم قاعدهها

بی‌قاعدگی‌ها ، عدول از اصل منطق ، تنها مسئله‌ی دستوری

زبانها نیست . در کمیت و کیفیت قاعده‌ها نیز ، جای گفتگو ،

بسیار است .

آیا قاعده‌های زبانها ، همه بی‌ک اندازه ضروری‌اند ؟ همه

کافی‌اند ؟ بیشتر از حد لزوم ، یا کمتر از آن نیستند ؟

کوتاه سخن ، برای درست سخن گفتن ، و بیان رسای

اندیشه‌های خویش ، ما واقعا به چند قاعده نیازمندیم ؟ به‌صدد

قاعده ؟ به هزار قاعده؟ به ده‌هزار قاعده؟ آیا همانگونه که شمارهی

ضروری قواعد یرا که برای درست فکر کردن ، و درست حساب

کردن ، در منطق و در ریاضیات - در چهار عمل اصلی - می‌دانیم ،

نمی‌توان در مورد زبانها نیز به‌چنین دقتی نائل گشت ؟

کتاب دستور زبان هندی نوشته‌ی «پانینی Panini» ،

یکی از قدیم‌ترین کتابهای دستور زبان بشمار می‌رود ، و تاریخ

تالیف آن ، به چهار قرن پیش از میلاد ، منتهی می شود .
 «پانینی» ، «سیبویه» ی زبان هند باستان است ، تالیف وی ،
 بی آمد پژوهش و تلاش چندین نسل از زبانشناسان هندی را ،
 یکجا بدست می دهد . کتاب پانینی ، «چهار هزار قاعده‌ی دستوری»
 را ، برای زبان هندی ، جمع آوری کرده است (۲۹)
 دو برابر این انبوه هولناک از هرم قواعد است که شکایت
 و توصیه‌ای انگیزخته از «حسرت‌زبونی» ، از هند باستان ، درباره‌ی
 قواعد دستور زبان ، بیادگار مانده است :

«براستی دستور زبان را ، گستره‌ای بیکران است .
 کوتاه سخن ، در آن ، زندگی ، خودبازرسی تابیده است ، پامان
 ها و راه‌بندهای بسیار ! از ایشروی ، همانند مرغان «قلامینگو»
 که از آن ، برای خود مهمترین رابری می‌گزینند ، مانیز باید بنیادی
 ترین اصول دستوری را ، از میان انبوه قواعد غیرضروری زبان ،
 برگزینیم ، و فرعیات تجملی را ، یکناری نهیم» (۳۰) .

در حالیکه قواعد مربوط به «اسم» ، در زبان فارسی ،
 از شماره‌ی انگشتان یک دست تجاوز نمی‌کند ، «قواعد اسم»
 در «زبان روسی» ، تنها در یک کتاب خودآموز مقدماتی آن ، بر
 ۱۸۶ قاعده ، بالغ می‌گردد . و تازه این زبانی است که در برابر
 این افراط در قاعده‌تراشی برای اسم ، از تعویض دو «حرف»
 تعریف ، رنج می‌برد ، یعنی فاقد هرگونه حرف تعریف است (۳۱)
 در واپسین تحلیل ، زبانهای طبیعی واملاری ، عموماً از
 مسئله‌ی «تورم‌قاعده» ، یا «تورم دستوری» - فرونی بشر از اندازه‌ی
 لزوم قاعده‌ها - رنج می‌برند . برای نمونه ، بقاعده‌ی معرفه
 تکره‌ی اسم ، در چند زبان نظر می‌افکنیم . بطوریکه در جدول
 زیر ، دیده می‌شود ، بترتیب آلمانی دارای بیست و هفت

جدول مقایسه‌ی حرف تعریف و تکره در شش زبان

ش	زبان	حرف تعریف	تکره
۱	آلمانی	۱۶	۲۸
۲	فرانسه	۲	۱۲
۳	عربی	۱	۲
۴	انگلیسی	۶	۲
۵	فارسی	-	۱
۶	روسی	-	-

حرف برای تعریف و نشان تکرگی اسم است ، فرانسه
 پنج ، عربی چهار ، انگلیسی سه ، و فارسی تنها دارای یک حرف
 است . و روسی ، گریبان خود را ، بکلی از قید آن ، رها کرده است .
 اینک واقعا برای نشان دادن اینکه اسمی معرفه ، یا تکره
 است ، به بیش از یک نشان یا «آوند» - پسوند ، میان‌وند ،
 یا پیش‌وند - نیازی هست ؟ یا اصولاً هیچ نیازی نیست ؟ آیا لازم
 است که پیوسته ، در هر حالت اسم - در حالت مفرد ، جمع ،
 فاعلی ، مفعولی ، مذکر ، مؤنث ، و مانند آن - حرف تعریف ،
 یا تکره‌ی آن نیز ، تغییر کند ، مثل آلمانی ؟ یا یک شکل ثابت
 برای همه‌ی حالات آن کافی است مانند فارسی ؟ یا هیچ شکلی
 لازم نیست ، مانند روسی ؟

برای پاسخ گفتن به پرسش‌هایی از این دست ، بویژه
 برای یافتن راه حلی ساده ، برای مشکل تفاهم بین‌المللی ، و
 شکست طلسم لعنت برج بابل ، از سده‌ی نوزدهم ، پژوهندگان ،
 به تلاش سخت و سترگ ، دست باز کرده اند . بی‌آمد این تلاش های
 زایا ، عرضه داشت و تدوین زبانهای منطقی و اختراعی چندی
 بود که انقلابی بنیادی را در تفکر و دید بشر نسبت به ساخت
 زبان ، و کاربرد آن ، پدید آورده است .

مانده‌ها دارد

منابع ، و یادداشت‌ها

۱- هاکس : قاموس کتاب مقدس ، بیروت ۱۹۲۸ ، اقس
 تهران از روی چاپ قدیم ، واژه‌ی «پیدایش» ص ۲۳۵-۲۳۴ . ونیز
 رندواژه‌ی «کتاب مقدس» ص ۷۲۳ - ۷۱۸ .

۲- عهد حقیق - تورات ، کتاب پیدایش - بند ۱۱ ش ۹-۱
 ۳- بولی‌بیر : اسطوره‌های آفرینش افریقائی ، ترجمه‌ی
 و تصدیق ، همراه با «فرهنگ اسطوره‌ها» تالیف مترجم ،
 انتشارات مطبوعاتی عطائی ، تهران ، ۱۳۵۴ ، اسطوره‌ی ۴ ، ص
 ۳۰-۳۱ ، نقلیه اختصار . داستان مشابهی نظیر برج بابل را ،
 در اسطوره‌ی سوم این کتاب ، بنابه پندار مردم مالوزی از زامبیا ،
 میتوان یافت (ص ۴۶-۴۱)

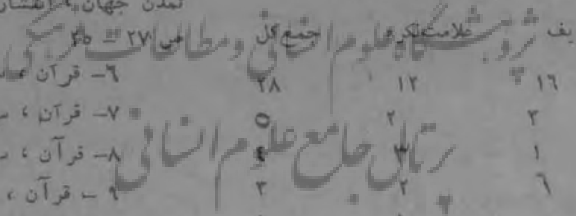
۴- Geiger, A. : Was hat Mohammad aus dem
 Ju dentum aufgenommen ? , 1833

۵- قرآن ، سوره‌ی ۲ آیه‌ی ۱۳۶ - در این باره بیشتر درک :
 (الف - دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی : سهم اسلام در
 تمدن جهان ، انتشارات بعثت ، ش ۴۸ ، چاپ ۳ ، تهران ۱۳۵۴ ،

- ۶- قرآن ، سوره‌ی ۲۰ آیه‌ی ۱۲۳-۱۱۵
- ۷- قرآن ، ص ۴۹ ، ۱۳۲
- ۸- قرآن ، ص ۳۰ ، ۲۲۲
- ۹- قرآن ، ص ۱۴ ، ۴۲
- ۱۰- قرآن ، ص ۲۶ ، ۱۲۲-۱۲
- ۱۱- قرآن ، ص ۲۰ ، ۲۸-۲۵
- ۱۲- قرآن ، سوره‌ی ۲۸ ، ۳۴-۳۳
- ۱۳- قرآن ، سوره‌ی ۲۶ ، آ ۱۹۹-۱۹۵
- ۱۴- قرآن ، ص ۱۶ ، آ ۱۰۳
- ۱۵- قرآن ، ص ۱۹ ، آ ۹۷

۱۶- تاریخ سیستان ، نوشته‌ی مؤلفی گمنام ، تصحیح
 ملک الشعراء بهار ، انتشارات کلاله‌ی خاور ، تهران ۱۳۱۴ ص
 ۲۱۱-۲۰۹ ، چاپ اقس تازه از روی همان طبع قدیم ، همان
 صفحات (انتشارات زوار بدون تاریخ) .

۱۷- ترجمه‌ی تفسیر طبری ، بقلم مترجمانی گمنام ، باهتمام
 حبیب یغمائی ، انتشارات دانشگاه تهران ، ش ۵۸۹ ، جلد ۱ ،
 تهران ۱۳۳۹ ، ص ۵



۲۸-(a) - Mc Carty, D.: Langage Development Encyclopedia of Educational Research, Macmillan, N. Y. 1952, PP. 169 - 170

(b)- Manual of Child Psychology, Edited by L. Carmichael, N. Y., Lodon, 1949, P. 510

(c) - Paedagogisches Lexikon, Heraus. H. H. Groothoff, Kreuz - Verlag, Stuttgart-Berlin, 1964, S. 922 - 923

حاصل پژوهشهای چندی و دربارهی ظرفیت و رشد سالیانه و آوازه‌شناسی کودکان، میتوان در جدولی بشرح زیر بدست داد:

واژه	۳	۱	ساله
واژه	۳۰۰	۲	ساله
واژه	۹۰۰	۳	ساله
واژه	۱۶۰۰	۴	ساله
واژه	۲۲۰۰	۵	ساله
واژه	۳۰۰۰	۶	ساله
واژه	۷۰۰۰	۱۲	ساله

شماخت ظرفیت و آوازه‌شناسی کودکان و نوجوانان، از جمله برای تهیه کتابهایی برای آنان، ضروری بنظر می‌رسد.

۲۹- Homeyer, H.: Von der Sprache zu den Sprachen, Otto Walter Verlag, Olten (Switzerland), 1947, S. 83

Homeyer، همان منبع شماره ۲۰، هومیر ۴۹، ص ۴۹

۳۱ - Senn, A.: Cortinas' Russian in 20 Lessons, N. Y. 1968, PP. 211 - 245 (No. 130 - 285); 257 - 265 (No. 329 - 360), and P. 206, No. 93

۱۸- شمس تبریزی: مقالات، باهتمام احمد خوشنویس، مطبوعاتی عطائی، تهران ۱۳۴۹، ص ۲۸۵-۲۸۶

۱۹- شمس تبریزی: مقالات، ص ۳۰۶
۲۰- جلال‌الدین مولوی: مثنوی، تصحیح نیکلسون، افست علی‌اکبر علمی از روی چاپ اروپا، بدون تاریخ، دفتر اول ص ۱۷۵

۲۱- سعدی گلستان - باب ۵ بند ۱۸، در این باره برای اطلاع بیشتر رک:

(الف) - دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی: نحوی‌گری- سوفسطائی‌گری، در عصر شمس تبریزی، در کتاب خط سوم، انتشارات عطائی، چاپ ۲، تهران ۱۳۵۳، ص ۲۳۹۱-۲۳۹۲
(ب) - همان نویسنده: نقدی بر شیوه‌ی ترجمه و تالیف در ایران، مجله‌ی نگین، ش ۴۷، فروردین ۱۳۴۸، ص ۱۹-۲۴ و ۵۷-۵۹

۲۲ - Chambers's Encyclopaedia, Vol. 8, (Languages of the World) P. 358

۲۳ -a- Bernal, J. D.: Science in History, Pelican Book A997, Vol. 4, PP. 1249 - 1277

b - Price, D. J.: Little Science, Big Science, Columbia University, Press, 1963

c - Barnes, B.: Sociology of Science, Penguin Books, 1972, P., 9

۲۴- سوزان لنگر: منطق سمبلیک، ترجمه‌ی منوچهر بزرگمهر، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۴۸

۲۵ - Haag, K.: Die Losloesung des Denkens von der Sprache, 1930

۲۶ - Neurath, O.: International Picture Language - the First Rules of Isotype, 1931

۲۷ - Williamson, H. R.: Chinese, Teach Yourself Books, London, 1972, PP. 1-6

رتال جامع علوم انسانی